



Investigating the Impact of the US Presence in Iraq and the Spread of Insecurity In this country after the Fall of Saddam

Ali Al-Handavi¹, Masoud Jafarinejad^{2*}, Faras Abdul Karim Mohammad Ali³,
Mohammad Reza Aqarebparast⁴

Received:2023/11/03
Accepted:2024/01/20

Research Article

Abstract

The main strategy of the United States to advance its goals in the early third millennium AD was preemptive attack and preventive war the incident of September 11 belongs to those thoughts, programs, groups, and radical and radical political tendencies in the field of American foreign and defense policy that in throughout the presidency of Bush and Clinton, they were in isolation, and during the period of Bush, it was possible to appear and emerge, and it was transferred from the margins to the text of the foreign policy of the United States. The process of developments in Iraq after the American attack greatly changed the political structure of Iraq. After Saddam, Iraq experienced a new era, one of the components of which was the spread of insecurity and terrorism in the country. To carry out this research, which has been written in a descriptive-analytical way, the following question has been raised: What are the security consequences of America's presence in Iraq after Saddam? To answer the question raised, this hypothesis has been presented that: the presence of America in Iraq caused the crisis and created insecurity as well as the spread of terrorism in this country. The findings of the research indicate that the US attack on Iraq and its continuous presence in this country caused insecurity and terrorism to flourish in this country, causing many problems for Iraqi society.

Keywords: America; Insecurity; Iraq; Saddam Hussein; Terrorism

Al-Handavi, A., Jafarinejad, M., Abdul Karim Mohammad Ali, F., & Aqarebparast, M. R. (2023). Investigating the Impact of the US Presence in Iraq and the Spread of Insecurity (In this country after the Fall of Saddam). *Journal of Political and International Research*, 15(56), pp. 61-72.

¹ Ph.D. Candidate, Isfahan Islamic Azad University (Khorasgan), Khorasgan, Isfahan, Iran. Handaviali3@gmail.com

² Assistant Professor, Political Science Department, Isfahan Islamic Azad University (Khorasgan), Khorasgan, Isfahan, Iran (**corresponding author**) Pegah420ma@yahoo.com

³ Assistant Professor, Faculty of Political Sciences, Isfahan Islamic Azad University (Khorasgan), Khorasgan, Isfahan, Iran. Flras75@yahoo.com

⁴ Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations, Shahreza Branch, Islamic Azad University, Shahreza, Iran. aghareza@yahoo.com



بررسی تأثیر حضور آمریکا در عراق و گسترش ناامنی در این کشور بعد از سقوط صدام

علی الهنداوی^۱، مسعود جعفری نژاد^{۲*}، فراس عبدالکریم محمد علی^۳، محمدرضا اقارب پرست^۴

مقاله پژوهشی	تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۲
	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۳۰

چکیده

عمده‌ترین راهبرد ایالات متحده برای پیشبرد اهداف خود در اوایل هزاره سوم میلادی حمله پیش‌دستانه و جنگ پیش‌گیرانه بود، در واقع حادثه ۱۱ سپتامبر به آن دسته افکار، برنامه‌ها، گروه‌ها، و گرایش‌های سیاسی تندروانه و رادیکال در عرصه سیاست خارجی و دفاعی آمریکا تعلق دارد که در طول دوران ریاست جمهوری بوش پدر و کلیتون در انزوا قرار داشته و در دوره بوش پسر مجال و امکان بروز و ظهور یافته و آن را از حاشیه به متن سیاست خارجی ایالات متحده انتقال داد. روند تحولات عراق بعد از حمله آمریکا، ساختار سیاسی عراق را مورد دگرگونی بزرگی قرار داده بود. عراق بعد از صدام دوران جدیدی را تجربه نمود که یکی مولفه‌های این دوران گسترش ناامنی و تروریسم در این کشور بوده است. در راستای انجام این پژوهش که به شیوه توصیفی-تحلیلی به رشته تحریر در آمده است این سؤال مطرح شده است که: حضور آمریکا در عراق بعد از صدام چه پیامدهای امنیتی داشته است؟ برای پاسخ دهی به سؤال مطرح شده این فرضیه ارائه گردیده است که: حضور آمریکا در عراق سبب بحران و ایجاد ناامنی و همچنین گسترش تروریسم در این کشور گردید. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که حمله آمریکا به عراق و حضور مستمر در این کشور سبب گردید تا ناامنی و تروریسم در این کشور رونق گرفته مشکلات متعددی را برای جامعه عراق به وجود آورد.

واژگان کلیدی: آمریکا، عراق، صدام حسین، ناامنی، تروریسم

الهنداوی؛ علی، جعفری نژاد؛ مسعود، عبدالکریم محمد علی؛ فراس، اقارب پرست؛ محمدرضا (۱۴۰۲). بررسی تأثیر حضور آمریکا در عراق و گسترش ناامنی در این کشور بعد از سقوط صدام. فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۵۶، صفحات ۷۲-۶۱.

^۱ دانشجوی دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)، خوراسگان، اصفهان، ایران Handaviali3@gmail.com

^۲ استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)، خوراسگان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول) Pegah420ma@yahoo.com

^۳ استادیار، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)، خوراسگان، اصفهان، ایران Flras75@yahoo.com

^۴ استادیار، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران aghareb@yahoo.com

مقدمه

یکی از مهم‌ترین پیامدهای حمله امریکا به عراق و سقوط صدام حسین گسترش ناامنی خشونت و تروریسم در این کشور می‌باشد خشونتی که بارزترین نمونه آن را می‌توان در افزایش حملات تروریستی مشاهده کرد. عراق از جمله کشورهای تاسیسی در خاورمیانه می‌باشد که در سال ۱۹۲۰ پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و در نتیجه سیاست‌های اشتباه انگلستان به وجود آمد. جمعیت عراق تشکیل شده از سه گروه مؤثر در روند تحولات این کشور که شامل (شیعیان، سنی‌ها و کردها) می‌باشد که هیچ کدام نقش مؤثری در تأسیس کشور عراق نداشتند. با حمله امریکا به عراق و اشغال نظامی این کشور که منجر به سقوط صدام حسین شد عراق وارد مرحله جدیدی گردید که مهم‌ترین بارزه آن گسترش تروریسم افزایش ناامنی و همچنین به وجود آمدن بحران‌های متعدد سیاسی، اجتماعی برای جامعه عراق شد.

۱- پیشینه تحقیق

سلطانی‌نژاد، (۱۳۸۶)، در کتاب خود با عنوان چشم‌انداز منطقه‌ای و بین‌المللی عراق پس از صدام. نویسنده به بررسی چشم‌انداز تحولات عراق قبل از آغاز جنگ و بعد از آن می‌پردازد و همچنین به پیامدهای که این جنگ برای کشورهای همسایه در پی داشت اشاره می‌کند.

کالاها، (۱۳۸۷)، در کتاب خود با عنوان منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا، ترجمه داوود غریاق زندی. در این کتاب به بررسی منطق سیاست خارجی آمریکا و نظریه‌هایی که در این رابطه وجود دارد می‌پردازد. ایالت متحده آمریکا پس از فروپاشی شوروی به صورت تأثیرگذارترین و قدرتمندترین بازیگر دولتی نظام بین‌المللی جلوه‌گر شد. قدرت آن فراگیر و همه‌جانبه است؛ در تمام مناطق جهان حضور دارد و به ایفای نقش می‌پردازد.

حاجی یوسفی، (۱۳۸۶) در کتاب خود با عنوان سامان سیاسی در عراق جدید، در این کتاب نویسنده به عوامل تأثیرگذار بر آینده سیاسی عراق تمرکز دارد. این عوامل شامل مذهب، قومیت و رقابت‌های همسایگان در تحولات سیاسی عراق است.

۳- چارچوب نظری

۳-۱- سیاست خارجی

سیاست خارجی را به‌طور خلاصه می‌توان بدین گونه تعریف کرد: مجموعه روابط خارجی رسمی یک بازیگر مستقل (معمولاً یک دولت) در روابط بین‌الملل. عبارت "بازیگر مستقل"، پذیرش پدیده‌هایی چون اتحادیه اروپا را میسر می‌سازد. روابط خارجی "رسمی" لحاظ کردن برون‌داده‌ای کلیه سازوکارهای بخش‌های حکومتی دولت‌ها یا شرکت‌ها را ممکن و در عین حال از لحاظ کردن همه گونه رابطه و مبادله بین‌المللی جلوگیری می‌کند؛ سیاست خارجی به معنای "مجموعه: این روابط رسمی است. زیرا در غیر این صورت هر کنش و اقدام خاصی ممکن است یک سیاست خارجی مجزا تلقی شود، حال آنکه بازیگران معمولاً طالب نوعی انسجام و یکپارچگی در مقابل دنیای خارج هستند. سرانجام، این سیاست خصلت "خارجی" دارد، زیرا جهان هنوز پیش از آنکه یک واحد همگون و یکپارچه باشد به جوامعی مجزا تقسیم شده است. در نتیجه این جوامع برای رویارویی با خارجیان از جوانب مختلف، به راهبردهایی نیاز دارند. تعریف فعالیت‌های سیاسی امری دشوار است و سیاست خارجی هم از این قاعده مستثنی نیست. حدود تصمیم‌گیری با انتخاب اقدامات و فعالیت‌های خود. مضمون سیاست خارجی را تعیین می‌کند. ولی اکنون که وزارت خانه‌های امور خارجه انحصار روابط خارجی را در دست ندارند، این مسئله فقط موضوع را به سطح دیگری منتقل می‌کند. در سیاست خارجی دولت‌ها "امور سیاسی" بر یکپارچگی و پیوستگی نیز نهفته است. هر چیزی که از یک بازیگر به‌طور رسمی در سطح بین‌المللی سر می‌زند، موضوعی برای سیاست خارجی است. (هیل، ۱۳۸۷: ۲۳)

۳-۲- مبانی فکری سیاستگذاری خارجی در ایالات متحده

حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر موجب شد دشمنی جدید با خطرآفرینی متفاوت، مورد توجه صاحبان ثروت و قدرت جهان به‌ویژه ایالات متحده قرار گیرد. این دشمن قدیمی و آشنا با شیوه‌های نوین به‌صورت غیر منتظره معادلات سیاسی جهان را تغییر داد. این حادثه را باید نقطه عطفی در تاریخ روابط بین‌الملل دانست. ده سال پیش از این واقعه، جنگ سرد به پایان رسیده بود، اما آن‌طور که ویلیام زارتمن می‌گوید، هنوز نظمی که بتواند بر جهان غالب شود، وجود نداشت. حادثه ۱۱ سپتامبر در حقیقت نقطه آغازی برای نظم جدید است. نظمی که نشانه‌های نیرومندی از خود بروز می‌دهد. بی‌جهت نیست که به گمان بسیاری از تئوری پردازان روابط بین‌الملل بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جهان در حال تغییری سترگ بوده است. در چنین تغییری تنها بازیگران عوض نمی‌شوند، بلکه در همان حال قواعد بازی و حتی عرصه بازی نیز تغییر می‌کند. (بی‌نام، ۱۳۸۳: ۱۱)

یازدهم سپتامبر را در واقع می‌توان فریادی علیه امپراطوری رو به تزاید ایالات متحده آمریکا برشمرد که می‌رفت روز به‌روز به نقاط بیشتری از جهان تسری یابد. این را شاید بتوان پاسخی به نحوه توزیع قدرت در نظام بین‌الملل دانست، بدین دلیل که "قدرت هژمون، مقابله را بر می‌انگیزد" واقعه مذکور این اصل بدیهی و تجربه شده را دوباره برای آمریکاییان زنده کرد که "امنیت مطلق تحت هیچ شرایطی امکان‌پذیر نیست." این تهدید موجب شد فرصت‌هایی فراوان و درخور توجه برای ایالات متحده بروز کند که می‌توان آن را عامل مهمی جهت گسترش هژمونی و توجیهی برای حضور ایالات متحده در کشورهای خارج از حوزه امنیتی آمریکا دانست. در دوره‌های گوناگون تاریخ آمریکا، راهبران و توده مردم آن کشور، شیفته هدف خویش مبنی بر بازسازی جهان بر اساس تصورات آمریکایی بوده‌اند. اصول چهارده گانه ویلسون،^۹ آزادی‌های چهارگانه فرانکلین روزولت و پیام ترومن به کنگره در ۱۳ مارس ۱۹۴۷ (مبتنی بر ملزم نمودن آمریکا در کمک به یونان) و طرح مفهوم جنگ سرد از سوی وی، همه نشان دهنده پایبندی و موضع مصرانه آمریکا در قبال گسترش دموکراسی در سراسر جهان است. این هدف نیز برای بیش از یک قرن، از مضامین اصلی سیاست خارجی آمریکا و از جمله جوانب بارز آن در دوران بعد از جنگ جهانی دوم بوده است. (هارولد کی، ۱۳۹۰: ۲۶۹)

همچنین بعد از ۱۱ سپتامبر، در پناه سیاست گسترش نظم لیبرال دموکراسی در واقع این فرصت نیز برای ایالات متحده فراهم شد تا الگوهای قدرت را که بعد از فروپاشی کمونیسم قوام یافته بودند مشروعیت دهد و در سایه آن، اهداف سیاست خارجی خود را که در بطن نظم نوین جهانی پا گرفته بودند عملیاتی کند. توسعه‌طلبی‌های ایالات متحده در خارج از قاره آمریکای شمالی که از سال ۱۸۹۸ آغاز شده بود امروزه در پرتو حوادث ۱۱ سپتامبر با توجه به ماهیت متمایز ساختار نظام بین‌الملل، شکل تازه‌ای به خود گرفته است (دهشیار، ۱۳۸۳: ۱۵۸). حادثه یازدهم سپتامبر این فرصت را نیز برای ایالات متحده فراهم کرد تا قدرت فزاینده خود را دوباره نمایان کند و این یعنی یک گام قوی به سمت هژمونی، نه تنها در ابعاد امنیتی که در ابعاد اقتصادی؛ چرا که اکنون با گذشت زمان، یک‌جانبه‌گرایی آمریکا از موضوعیت امنیتی و سیاسی فراتر رفته و به عرصه اقتصاد نیز پا گذاشته است.

۳-۳- سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه

آنچه مسلم است، این واقعیت است که اولین و بزرگ‌ترین آثار تغییر در سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه با حمله افغانستان و عراق نمودار گشت، هر چند طرح‌های دولتمردان آمریکا قبل از رسیدن به قدرت نیز کاملاً در این باره مشهود بود ولی همه این اقدامات با هدف پیشبرد طرح خاورمیانه بزرگ مطرح گردید. آمریکاییان هدف اصلی طرح خاورمیانه بزرگ را ایجاد امنیت در گستره این منطقه خوانده‌اند. براساس این طرح اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خاورمیانه تهدید مستقیمی برای ثبات خود منطقه از یک سوء و منافع ملی آمریکا و اعضای هشت کشور صنعتی، از سوی دیگر است. واشنگتن معتقد است که افزایش محرومیت مردم منطقه از حقوق سیاسی و اقتصادی شان به افراطی‌گری، تروریسم، جنایات بین‌المللی

⁹ Woodrow Wilson

و مهاجرت غیرقانونی می‌انجامد. آمریکا برای استقرار و حفظ منافع خود در منطقه استراتژیک خاورمیانه با وسعت بخشیدن به محدوده جغرافیایی آن و برای تحقق شعار مبارزه با تروریسم، با هدف خشکاندن ریشه‌های به اصطلاح تروریسم که آن را در منطقه خاورمیانه و به‌خصوص کشورهای عربی می‌داند با ارائه این طرح سعی دارد جوامع کشورهای خاورمیانه را دچار نوعی جامعه پذیری مجدد در چارچوب اهداف خود کند تا دیگر مردم این منطقه در برابر سیاست‌های ابرقدرت آمریکا واکنش فعال از نوع ۱۱ سپتامبر نشان ندهند. اجرای طرح خاورمیانه بزرگ قبل از هر چیز، به معنای تحقق امنیت و ثبات اسرائیل در خاورمیانه و امنیت آمریکا و تثبیت استیلای آن کشور در سطح منطقه و جهان است. آمریکا نیازمند آن است که در ابتدا در دو کشوری که اشغال کرده است فرآیند دولت سازی و ملت سازی را اجرا کند. این کشورها می‌توانند در صورت موفقیت الگوی خوبی برای سایر کشورهای منطقه باشند و در غیر این صورت باعث افزایش اعتراض‌ها به آمریکا شوند. امری که به نظر می‌رسد در حال حاضر اتفاق افتاده است. به هر حال اهداف آمریکا که در طرح خاورمیانه بزرگ تعقیب می‌شود به‌طور خلاصه عبارتند از:

- ۱- نهادینه کردن حضور آمریکا در منطقه خاورمیانه،
 - ۲- تسلط بر بازار نفت و خارج کردن کنترل آن از قدرت اوپک
 - ۳- مهندسی جدید خاورمیانه برای تأمین اهداف خود،
 - ۴- حفظ حضور اسرائیل و تأمین امنیت آن،
 - ۵- کاهش هزینه‌های حضور آمریکا در منطقه،
 - ۶- نفوذ و تسلط بر بازار عظیم منطقه،
 - ۷- کنترل بنیادگرایی اسلامی.^{۱۰}
- هدف‌های سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه این اهداف شامل موارد زیر است
- ۱- محدود کردن نفوذ روسیه در منطقه
 - ۲- حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی و امنیت اسرائیل
 - ۳- تأمین جریان آزاد و مطمئن و مداوم نفت برای استفاده کشورهای صنعتی و پیشرفته غرب
 - ۴- حفظ و گسترش منافع اقتصادی آمریکا و نیز تأمین جریان تجارت دو سویه بین‌المللی
 - ۵- حفظ و تحکیم ثبات و امنیت منطقه‌ای
 - ۶- ایجاد و حفظ روندها و ارزش‌های دموکراتیک در کشورهای منطقه
 - ۷- گسترش نفوذ سیاسی و تحکیم روابط دیپلماتیک با کشورهای میانه‌رو و طرفدار آمریکا
 - ۸- زمینه‌سازی تسریع روند صلح خاورمیانه و ترتیب آشتی و سازش احزاب با اسرائیل.
 - ۹- مبارزه با تروریسم
 - ۱۰- گسترش دموکراسی و انجام اصلاحات در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برخی از کشورها.

از دیدگاه آمریکا مهره‌های اصلی ثبات منطقه، کشورهای ایران و عربستان سعودی هستند. بنابراین، به اعتقاد مقامات سیاسی و نظامی آمریکا، کشورهای ایران و عربستان سعودی با توان نظامی بالا و قدرتمند می‌توانند سد محکمی در برابر هر گونه تهدید خارجی ایجاد کنند. (اسدی، ۱۳۸۱: ۳۲۹) به همین دلیل بود که آمریکا در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم کمک‌های اقتصادی و نظامی فراوان به این دو کشور کرد، و تسلیحات متنوع و جدیدی به آنان فروخته و تحویل داده است. آمریکا برای تحقق اهداف و استراتژی‌های سیاست خارجی خود در خلیج فارس، همواره سعی در توسعه روابط سیاسی خود با کشورهای منطقه داشته است، چرا که روابط نزدیک آمریکا با کشورهای خلیج فارس نقش مهمی در دستیابی به استراتژی سیاسی یا نظامی آن کشور در منطقه ایفا کرده است. ضمناً مهم‌ترین ابزاری که در این راستا مورد استفاده قرار گرفته است، انتقال تسلیحات

¹⁰ <http://www.bashgah.net>

نظامی آن کشور در جهت حمایت از هدف‌های مذکور است. به اعتقاد دولتمردان آمریکایی، کمک‌های رؤسای جمهوری آمریکا در دوره پس از جنگ دوم این امر را به‌عنوان یک مأموریت ملی مد نظر داشته و با تأکیدهای کم و بیش متفاوت، آن را برای سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا مهم دانسته، و به‌عنوان ابزار ارزشمندی در روابط بین‌المللی مورد توجه قرار داده‌اند. (اسدی، ۱۳۸۱: ۳۳۰)

۳-۴- دلائل و اهداف آمریکا در اشغال نظامی عراق

از دیدگاه کارشناسان مسائل سیاسی و نظامی، اشغال‌گران عراق در حمله به این کشور، علاوه بر شعارهای فریبنده خویش در زمینه مقابله با تروریسم، تأمین صلح و امنیت جهانی و گسترش دموکراسی، اهداف پنهانی متعددی را نیز تعقیب می‌کردند. از این منظر، مهم‌ترین علل و اهداف ادعایی و واقعی اشغال‌گران، عبارتند از:

۳-۴-۱- انهدام سلاح‌های کشتار جمعی

مهم‌ترین دستاویز آمریکا در این تهاجم وحشیانه، ادعای رئیس‌جمهور این کشور، مبنی بر وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق بود. مقامات کاخ سفید و انگلیس، برای کسب اجازه جنگ از سازمان ملل و قانونی جلوه دادن این عمل، خطر سلاح‌های کشتار جمعی صدام را مطرح کردند و برای جلب افکار عمومی داخلی و بین‌المللی، سعی در برجسته کردن آن نمودند. آنان با استفاده از بلندگوهای تبلیغاتی خویش، تأکید کردند که جهان در معرض خطر یک حمله قریب‌الوقوع، توسط سلاح‌های انهدام جمعی است و مسئله خطر «ابر قارچ مانند» اتمی را توسط عراق، مطرح کردند؛ اما واقعیت این بود که عراق در آن زمان، فاقد توانایی جنگی با «بمب اتمی» بود؛ چنان که جورج تننت، رئیس سازمان سیا اعتراف کرد که «چنانچه عراق بخواهد برای تولید یک بمب اتمی به‌اندازه کافی مواد رادیواکتیو بسازد، تا نیمه دوم دهه حاضر، طول خواهد کشید. کارشناسان و منتقدان سیاست‌های بین‌المللی بوش نیز با ارائه اسناد معتبر، تأکید کردند که کاخ سفید در مورد عدم وجود تسلیحات کشتار جمعی، اطمینان کامل داشت و گزارش سازمان سیا، بارها این موضوع را تأیید کرده بود. در برخی گزارش‌های سازمان سیا، چنین آمده بود: «تمام اطلاعات پیش از جنگ عراق حاکی از این بود که برنامه‌های سلاح‌های کشتار جمعی و این قبیل برنامه‌ها، دهه‌ها بود که متوقف شده و در واقع مرده بود». سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی موجود در عراق نیز ضمن بازرسی‌های سازمان ملل در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸ م. عملاً از بین رفته بودند.

از سوی دیگر، دولت مردان آمریکا و انگلیس، در حالی که بزرگ‌ترین نمایانگر تسلیحاتی کشتار جمعی عراق می‌پرداختند که خود دارای بزرگ‌ترین زرادخانه‌های هسته‌ای در جهان می‌باشند و در تجهیز دولت عراق به سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی، نقش مهمی ایفا کرده بودند و از سوی دیگر، از اسرائیل که بزرگ‌ترین قدرت هسته‌ای و دارای سلاح‌های کشتار جمعی است، با تمام توان، حمایت می‌کنند. به نظر ریچارد باتلر^{۱۱}، «آنچه دولت آمریکا مطلقاً توان درکش را ندارد، این است که سلاح‌های نابودگر جمعی آنها، به‌اندازه سلاح‌های عراق، مشکل آفرین است و اسلحه نابودگر جمعی، خوب و بد ندارد». (چامسکی، ۱۳۸۱: ۱۹۲) امروز دیگر تردیدی وجود ندارد که نابودی تسلیحات غیر متعارف، انگیزه و هدف اصلی حمله به عراق نبوده‌اند؛ زیرا شواهد متعددی دلالت بر اطلاع دولت مردان آمریکا از فقدان چنین سلاح‌هایی داشته‌اند و علاوه بر این، بعد از اشغال نیز کوچک‌ترین اثر و نشانه‌ای از ساخت و ساز این نوع سلاح‌ها، به‌دست نیامد». (هاشمی، ۱۳۸۲: ۱۷۱)

۳-۴-۲- جنگ علیه تروریسم

پس از توطئه ۱۱ سپتامبر، هیئت حاکم و وسایل ارتباط جمعی آمریکا و انگلیس، به‌طرز ماهرانه‌ای، فرآیند اطلاع‌رسانی پیرامون آن را به دلخواه خود، سامان بخشیدند و خواهان ایجاد یک ائتلاف جهانی علیه تروریسم شده، برخی کشورها از جمله عراق را

^{۱۱} Richard Butler

در فهرست کشورهای حامی تروریسم قرار دادند و این گونه القا کردند که عراق با القاعده، ارتباط دارد و سلاح‌های کشتار جمعی، در اختیار آنان گذاشته است؛ اما واقعیت‌ها حاکی از این است که این، ادعایی بیش نبود؛ زیرا «آمریکایی‌ها در ماه ژانویه، به دولت بلر اعلام کردند که در قالب مبارزه با تروریسم، دلیلی برای حمله به عراق وجود ندارد. در پنجم فوریه ۲۰۰۲ م. نیویورک تایمز، طی گزارشی چنین اعلام کرد: «سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا)، هیچ گونه شواهدی در دست ندارد که ثابت کند عراق طی حدود یک دهه گذشته، در فعاليت‌های تروریستی علیه آمریکا، دست داشته است. همچنین این سازمان، متقاعد شده است که صدام حسین، رئیس‌جمهور عراق، سلاح‌های شیمیایی یا بیولوژیکی در اختیار القاعده نگذاشته است. تمامی شواهد و مدارک، مبین این واقعیت است که مبارزه با تروریسم در عراق و ارتباط القاعده با صدام، تنها ساخته و پرداخته کاخ سفید و به‌منظور اشغال نظامی این کشور بود. روزنامه واشنگتن پست، چنین اعتراف می‌کند: «هیچ ارتباطی بین گروه القاعده و صدام حسین، وجود نداشت و این قضیه، عمدتاً توسط کاخ سفید مطرح شده بود تا حمایت مردم آمریکا را برای جنگ، به‌دست‌آورد. (ذاکرایان، ۱۳۸۲: ۱۲۱)

۳-۴-۳- تهدید کشورهای همسایه از طرف عراق

بوش و بلر، با طرح این شعار که «عراق، تهدیدی برای منطقه است»، به سوابق تاریخی این کشور در حمله به همسایگانش نظیر ایران، کویت و...، استناد می‌کردند و به‌گونه‌ای وانمود می‌کردند که گویی آنها ترس رهبران منطقه را بازگو می‌کنند؛ در حالی که هرگز این چنین نبود. در ماه مارس، اجلاس اتحادیه سران عرب در بیروت، طی پیام صریحی، چنین اعلام کرد: «تمام ۲۲ دولت، خواهان خاتمه مناقشه با عراق هستند و دیگر عراق را تهدیدی برای خود نمی‌دانند». از آن پس، مرز مشترک بین عربستان سعودی و عراق، بار دیگر گشوده شد. عراق با بازگرداندن اسناد تاریخی ملی کویت و گفت و گو پیرامون مسئله مفقودان، موافقت نمود و سوریه و لبنان، مناسبات همه‌جانبه خود را با عراق از سر گرفتند. شرکت هواپیمایی ملی اردن، پنج بار در هفته، بین امان و بغداد، پرواز داشت و مناسبات بین عراق با ایران، در حال گسترش و بهبودی بود. (هاشمی، ۱۳۸۲: ۱۷۳)

۳-۴-۴- آزادی مردم عراق و اعطای دموکراسی

موضوعاتی نظیر دیکتاتور بودن صدام و نقض حقوق ملت عراق، فقدان مشارکت سیاسی اقلیت کرد و اکثریت شیعیان در ساختار سیاسی این کشور، فشارهای اقتصادی و اجتماعی در قبال شیعیان جنوب و کردها و سرکوب همه‌جانبه ناراضیان توسط بعثی‌ها، وجود سیستم‌های بسیار قوی اطلاعاتی و جاسوسی و... هرگونه آزادی و استقلال را از مردم عراق گرفته بودند و آنان در فضایی آکنده از ترس و خفقان به سر می‌بردند. این وضعیت، مورد اجماع و اتفاق ناظران بین‌المللی بود و اشغال‌گران با تمسک به این وضعیت، در صدد توجیه تهاجم نظامی غیرقانونی خویش به این کشور برآمدند؛ درحالی‌که هیچ کدام از این امور، از دیدگاه حقوق بین‌الملل، نمی‌توانست دلیلی موجه و قانونی برای اشغال سرزمین عراق و تغییر حکومت آن کشور باشد. از سوی دیگر، طرح این قبیل شعارها، در صلاحیت دولتهایی چون آمریکا و انگلیس نبود؛ زیرا با وجود نبودن یک حکومت دموکراتیک و نقض حقوق بشر در دوران‌های طولانی توسط صدام، باز هم مشاهده می‌کنیم که تا قبل از این تاریخ، دولت صدام، مورد حمایت و تشویق این دولتها بود و حتی در جنایاتی نظیر فاجعه شیمیایی حلبچه، این موضوع با سکوت و اغماض کشورهای بزرگ مواجه شد و در حوادثی همچون انتفاضه مردم عراق، دولت‌های غربی، دست دولت عراق را در سرکوب قیام مردم عراق، باز گذاشتند. علاوه بر این، نقض حقوق بشر و فقدان حکومت مردم‌سالار و دموکراتیک، مخصوص عراق نبوده است و مصادیق آن در بسیاری از کشورهای مورد حمایت آمریکا و انگلیس، به‌ویژه اسرائیل، به‌طور کامل وجود داشته است و سؤالی که مطرح می‌شد، این بود که چرا از میان همه این کشورها، فقط به عراق حمله کردند؟ همچنین برای افکار عمومی جهان، این ابهام مطرح بوده است که دولت آمریکا و انگلیس که خود از بزرگ‌ترین ناقضان حقوق بشر در سراسر جهان هستند و سابقه‌ای ننگین در کارشکنی و توطئه علیه حکومت‌ها و نهضت‌های مستقل و آزادی‌خواه مردمی در سراسر

جهان داشته‌اند و دستشان به خون میلیون‌ها انسان بی‌گناه، آلوده شده است، چرا با دروغ و نیرنگ و با استفاده از تبلیغات، به مردم خویش و جهانیان القا می‌کنند که در صدد ایجاد حکومتی مردمی در عراق هستند؟ واقعیت این است که طرح شعارهای چهارگانه فوق از سوی اشغال‌گران عراق، هیچ کدام، دلیل اصلی اشغال نظامی این کشور نبوده است؛ بلکه صرفاً ادعاهایی برای اقناع افکار عمومی جهان و موجه جلوه دادن این اقدام غیرقانونی بوده‌اند.

۳-۴-۵- پیگیری و تحقق طرح‌های سلطه جویانه

سیاست‌های تهاجمی و تجاوزکارانه‌ای که امروزه آمریکا در جهان تعقیب می‌کند، تابعی از استراتژی جدید آمریکاست. ریشه این طرح، به سال‌های ۱۹۷۰ م. برمی‌گردد که ائتلاف میان جناح‌های افراطی دیگر که در رأس حکومت بودند، به طور مشخص شکل گرفت برنامه سیاسی آنان، عبارت بود از متحد ساختن جامعه آمریکا، از راه جنگ و بسیج مداوم و تضمین برتری استراتژیک همه جانبه آمریکا. خطوط این طرح، در سال‌های ۱۹۸۰ م. و سپس در آغاز دهه ۱۹۹۰ م. رفته‌رفته، مشخص‌تر شد و سرانجام در حدود شش هفت ماه قبل از واقعه یازده سپتامبر، به‌عنوان استراتژی ملی، در آمریکا به تصویب رسید و مبنای حرکت آمریکا، در قرن ۲۱ شناخته شد. ۵ محورهای اصلی این برنامه، عبارتند از:

- یک‌جانبه‌گرایی، ایجاد سلطه و تثبیت رهبری آمریکا بر جهان، جهانی سازی اقتصاد و ایجاد همگرایی در اقتصاد جهانی، تحت حاکمیت نظام سرمایه‌داری حاکم بر آمریکا.

- ممانعت از شکل‌گیری هرگونه ائتلاف علیه آمریکا یا ممانعت از ایجاد رقیب برای آمریکا در عرصه سیاسی و اقتصادی. تحقق استراتژی جدید و روند جنگ طلبی و نظامی‌گری آمریکا، بدون حوادث ۱۱ سپتامبر، امکان‌پذیر نبود؛ زیرا این حوادث، در داخل آمریکا، باعث بر هم زدن توازن نهادهای این کشور به نفع «راست‌نو» می‌گردید و بهانه‌های لازم را در سطح جهان، مهیا می‌ساخت. سرانجام به‌دنبال پیروزی انتخاباتی مورد مناقشه جرج بوش در سال ۲۰۰۰ م. و نیز اجرای دقیق نقشه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م. شرایط و زمینه‌های مناسب، برای تحقق این استراتژی تهاجمی و توسعه‌طلبانه، توسط بوش و راست‌گرایان افراطی، فراهم شد. بر این اساس، اشغال نظامی عراق توسط دولت بوش، در چارچوب مرحله‌ای از استراتژی کلان آمریکا در زمینه بین‌المللی بود؛ چنان‌که آناتول لیون^{۱۲} از واشنگتن دی سی چنین بیان می‌کند: «برنامه دولت بوش که از زمان فروپاشی اتحاد شوروی در آغاز دهه ۱۹۹۰ م به‌تدریج توسط گروهی از متفکران نزدیک به دیک چنی و ریچارد پرل، تکوین یافته‌است، سلطه یک جانبه بر جهان، از طریق تفوق نظامی مطلق را هدف گرفته است». (هاشمی، ۱۳۸۲: ۱۷۵)

۳-۴-۶- دست‌یابی و کنترل نفت عراق

کشور عراق پس از عربستان، با ذخایر ۱۱۲ میلیارد بشکه‌ای خود، دومین کشور دارنده منابع و ذخایر غنی نفتی است و هزینه‌های تولید نیز در این کشور، در مقایسه با سایر کشورها، بسیار پایین است. با توجه به چنین ویژگی ممتازی، بسیاری از کارشناسان سیاسی معتقدند که جنگ عراق، بیان‌گر یک واقعیت است و آن‌هم «عطش روزافزون آمریکا برای نفت» و تلاش برای چپاول منابع نفتی است. به گفته پیرترزیان، مدیر مسئول نشریه پترواستراتژیک^{۱۳} فرانسه، «نیروهای ارتش آمریکا و بریتانیا، تمام تلاش خود را جهت حفاظت از وزارت نفت به کار بسته‌اند؛ این در حالی است که هیچ‌گونه اقدامی برای حفظ و نگهداری از سایر ادارات دولتی - مثل وزارت بهداشت - صورت نگرفته است. از این رو، اولویت‌ها به‌خوبی مشخص می‌شوند». پاسکال لورت نیز معتقد است که «برای تمام شرکت‌های خارجی، عراق، زرستانی از نفت است که به‌سختی می‌توان در برابرش بی تفاوت ماند». (نصری، ۱۳۸۲: ۱۷۷) نوام چامسکی، محقق و نویسنده مشهور آمریکایی نیز می‌گوید: «برنامه ریزان آگاه، به‌خوبی از این امر اطلاع دارند که اشغال عراق، چه مزایایی در پی خواهد داشت. لوزنسی^{۱۴}، مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده

¹² -Anatole Lyon

¹³ -Strategic Petro

¹⁴ -Lvsnsy

نيز چنين گفته‌است: «پروزی ما در جنگ عراق و کنترل اين کشور، می‌تواند حاکمیت اقتصادی ایالات‌متحده را در دو قاره آسیا و اروپا به ارمغان آورد». (چامسکی، ۱۳۸۵: ۹۱)

۳-۴-۷- مقابله با جهان اسلام

فشارهای لابی صهیونیستی و القانات دو سیاست‌گذار مهم سیاست خارجی آمریکا، یعنی «فرانسیس فوکویاما^{۱۵}» و «ساموئل هانتینگتون» در معرفی اسلام به‌عنوان دشمن جدی تمدن غرب و لزوم برخورد نظامی با جهان اسلام، از سوی غرب، جهت استیلای خویش و غلبه ایدئولوژی لیبرال - سرمایه‌داری، نقش بسیار مهمی در طرح و شکل‌گیری سیاست خارجی جدید آمریکا داشت. از این رو، بعد از سناریوی ۱۱ سپتامبر، بی‌درنگ، «جنگ صلیبی از سوی رئیس‌جمهور آمریکا مطرح شد و وی، نیت شوم قلبی خویش را ظاهر ساخت. او تلاش کرد تا خاطرات تاریخی جهان مسیحیت (جنگ‌های صلیبی) را دوباره تجدید کند و با بهره‌گیری از آموزه‌های مسیحیت، خود را منجی بشریت و مأموری الهی برای نجات تمام انسان‌ها معرفی کند. (عباسی، ۱۳۸۲: ۱۲) علاوه بر تهاجم نظامی به افغانستان، اشغال عراق به‌عنوان کشوری که از موقعیت مهمی از نظر تاریخی، مذهبی و جغرافیایی برخوردار است، می‌توانست زمینه‌های خوبی را برای تحقق اهداف شوم صهیونیسم بین‌الملل فراهم سازد. به گفته کارشناسان و با توجه اعترافات ضمنی دولت آمریکا، حفاظت از اسراییل و کمک به اجرای نقشه‌های توسعه‌طلبانه این کشور، کنترل نفوذ گسترده و رو به افزایش ایران بر جهان اسلام، با حضور فیزیکی آمریکا در مرزهای جمهوری اسلامی، تجزیه جهان اسلام و جلوگیری از شکل‌گیری یک اتحادیه قدرتمند اسلامی، از اهداف اصلی اشغال نظامی عراق بوده‌اند. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۳: ۱۴)

۴- سقوط صدام: عملیاتی شدن منازعات قومی

عراق به‌عنوان قلب خاورمیانه مرکزی، میعادگاه غالب اقوام و مذاهب موجود، از اعراب و کردها گرفته، تا شیعیان، سنی‌ها و ترکمن‌ها در خاورمیانه است. (پورسعید، ۱۳۸۲: ۴۴۱) و به گواه بسیاری از تحلیلگران، با توجه به این تنوع قومی و مذهبی چشمگیر، عراق عرفی‌ترین کشور جهان عرب محسوب می‌شود که در آن، غلبه یک قوم یا یک ایده مذهبی، جز با میزان بالایی از خشونت میسر نخواهد بود.

تنوع قومی و مذهبی در این کشور، که پس از سقوط صدام، از مرحله ذهنیت به عینیت و نیز به طرد و انکار یکدیگر رسیده است، با حمایت‌های هر یک قدرت‌های منطقه‌ای از گروه‌های معینی، وارد پیچیدگی تازه‌ای شده‌است، و در واقع، این بافت قومی عراق است که همسایگان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را وادار به حضور و عرض اندام در این کشور کرده است. عربستان با سنی‌های تندرو و وهابی‌ها پیوند می‌یابد، ترکیه و اسراییل پیگیر مسئله کردها هستند و ایران نیز نفوذ خود را متوجه شیعیان می‌داند (نادری، ۱۳۸۶: ۵۲) اما فارغ از ترکیب جمعیتی عراق، در مورد مسئله ناامنی موجود در این کشور، این امر بدیهی به نظر می‌رسد که بی‌تردید فروپاشی رژیم صدام، بستر لازم را برای به میدان آمدن گروه‌های قومی متعارض فراهم کرد و این امر سرانجام سبب ایجاد معضل ناامنی در عراق شد.

با فروپاشی رژیم بعث در ۲۰۰۳ م، احزاب و گروه‌های سیاسی مختلفی وارد عرصه سیاسی و اجتماعی عراق شدند که هر یک مدعی نمایندگی از قومیت یا فرقه خاصی هستند و به‌لحاظ سیاسی هم، گرایش‌های متفاوتی را، از اسلام‌گرایی و سکولاریسم گرفته تا ملی‌گرایی یا چپ‌گرایی در پیش گرفته‌اند. این گروه‌ها، به‌جای دارا بودن هویت مدنی، در چارچوب و زمینه ارزش‌های برخاسته از قوم و قبیله، ازدواج، مذهب و خون شکل گرفته‌اند. از این رو، مفهوم هویت ملی و شهروندی - به‌عنوان یکی از مشخصه‌های دولت - ملت‌های مدرن - در این کشور تکوین نیافته است (دهشیار، ۱۳۸۶: ۳۷) بنابراین، در عراق جدید، شکاف‌های قومی - مذهبی و هویتی، با رقابت‌های سیاسی گروه‌های مختلف برای کسب قدرت همراه شده و با توجه به فقدان

مبانی هویتی ملی و یکپارچگی اجتماعی و نیز در نظر داشتن اهداف و منافع متفاوت این گروه‌ها در روند سیاسی عراق پس از صدام، این کشور شاهد تنش‌ها و منازعات قومی و مذهبی عمده‌ای همچون منازعه عربی - کردی و شیعی - سنی است. تنش‌ها و اختلاف‌نظرها در خصوص مسئله فدرالیسم و کرکوک، از مهم‌ترین نمونه‌های منازعه کردی - عربی و خشونت‌های فرقه‌ای شیعی - سنی از تنش‌های مذهبی در عراق به‌شمار می‌آید (اسدی، ۱۳۹۱: ۲۴۲). منازعات قومی - مذهبی در عراق، دو شکل عمده دارد:

۴-۱- منازعه قومی کردی - عربی

که در چارچوب آن، اختلافات و چالش‌ها، بین کردها و گروه‌های عرب سنی و شیعه نمود دارد و اختلافات بین دولت مرکزی و اقلیم کردستان عراق نمونه بارز آن است. این اختلافات دربردارنده مسائلی همچون گسترش مرزهای منطقه فدرال کردی، پیشمرگ‌های کرد و تداخل وظایف و حوزه عملکرد آنان با نیروهای ارتش عراق، نفت و آینده کرکوک است. اما مسئله کردها در عراق، پس از تحولات مهمی همچون فروپاشی نظام دوقطبی، شکست صدام از نیروهای ائتلاف در سال ۱۹۹۱ م و سقوط رژیم بعث در سال ۲۰۰۳ به‌صورت یک پدیده ژئوپلیتیکی فعال ظاهر و در نهایت، منجر به تشکیل نوعی حکومت خودگردان کرد در شمال عراق شد. (Stansfield, 2003: 12)

این تحول مهم، به‌نوعی نتیجه شکست صدام در جنگ کویت و برقراری چتر حمایتی آمریکا در قالب منطقه پرواز ممنوع در شمال عراق بود. (Tripp, 2007: 245)

بنابراین، با فروپاشی رژیم صدام و در پی تحولات ناشی از آن، کردها موفق شدند حاکمیت غیررسمی خود را بر سه استان کردنشین شمال عراق، یعنی اربیل، دهوک و سلیمانیه، به صورت قانونی، رسمیت بخشیده و با توجه به تصویب نظام فدرالی در قانون اساسی جدید عراق، حکومتی را با عنوان «اقلیم کردستان عراق» ایجاد کنند. با این حال نباید فراموش کرد که علت وجودی حکومت منطقه‌ای کردستان عراق، هویت و ناسیونالیسم کردی است. علت وجودی یعنی هر حکومتی، برای حفظ موجودیت خود و نیز در رویارویی با چالش‌های درونی و بیرونی، ناگزیر از اتکاء بر تمایلات و ارزش‌هایی است که ماهیت و اساس آن حکومت را تشکیل داده و آرمان سیاسی آن جامعه محسوب می‌شوند. بنابراین، می‌توان هویت کردی را مهم‌ترین و اصلی‌ترین عنصر ماهوی تشکیل حکومت اقلیم کردستان عراق دانست. (محرابی، ۱۳۸۶: ۴)

۴-۲- منازعه مذهبی شیعی - سنی

که دربردارنده اختلافات عمده گروه‌های شیعه و سنی، در مورد مسائلی همچون نحوه تقسیم قدرت در نظام سیاسی جدید، ساختار و عناصر نیروهای نظامی و امنیتی، بعثی زدایی و نحوه تعامل با بازیگران منطق‌های و بین‌المللی است. علاوه بر این، اقدامات تروریستی گروه‌های افراط‌گرای سنی، علیه شیعیان عراق نیز در قالب منازعه مذهبی شیعی - سنی جای می‌گیرد (اسدی، ۱۳۹۱: ۲۵۳)

شیعیان با سقوط صدام و فروپاشی ساختار تبعیض‌آمیز مذکور، با توجه به دارا بودن وزن جمعیتی قابل توجه، خواستار کسب جایگاه درخوری در ساخت قدرت شدند. در این راستا، یکی از نقاط قوت مهم و قابل اتکای شیعیان، مرجعیت دینی است. نهادی که همواره از برگ برنده قدرت بسیج مردمی برخوردار بوده است و بی‌جهت نیست که برخی صاحب‌نظران غربی اذعان دارند که شیعیان عراق و مراجع دینی می‌توانند در مقام مهم‌ترین بازیگران خاورمیانه مدرن ایفای نقش کنند. (Gerecht, 2004: 18)

۵- نتیجه

واقعیت آن است که اگرچه حمله سال ۲۰۰۳ م آمریکا و متحدانش به عراق، در قالب یک جنگ کلاسیک (جنگ یک دولت علیه دولت دیگر) قلمداد می‌شود و طی آن، ایالات متحده آمریکا هم در شکست یک «دولت یاغی» موفق عمل کرد، اما از آنجایی که نتوانست خصلت‌های سیاسی، اجتماعی، هویتی و قومی جامعه عراق را درک کند، در فضای پس از صدام، با دشواری‌های بی‌شماری مواجه شد. تا جایی که می‌توان صحنه عراق نوین را صحنه جنگ‌های پسامدرن، یعنی جنگ‌های درون کشوری و به‌شدت هویت‌گرایانه تلقی کرد. وضعیتی که با برداشته شدن سایه یک دیکتاتوری تمام‌عیار پدید آمد و این سر برآوردن منازعات قومی در عراق، یکی از جلوه‌های گرفتاری ایالات متحده آمریکا در باتلاق این کشور بوده که حتی پس از خروج رسمی نیروهای نظامی‌اش از عراق هم این کشور را رها نمی‌کند. بنابراین، وضعیت جاری در عراق پساصدام، نمود بارز یک منازعه داخلی است که شاخصه‌های اصلی آن، جنگ بین گروه‌های داخلی و برخورد و تعارض همه‌جانبه بر سر مسائل قومی و هویتی است. امری که در نقطه مقابل منازعه سنتی و کلاسیک بین بازیگران بین‌المللی (دولت‌ها) است. در این چارچوب، مسئله امنیت در عراق، نتیجه طبیعی و فوری منازعات هویتی بین گروه‌های داخل این کشور است که سقوط صدام، فضای لازم را برای سر برآوردن آنها فراهم ساخت و بر این اساس، مسئله امنیت و ناامنی در عراق را باید در قالبی هویتی مورد بررسی قرار داد و این در حالی است که در عصر صدام، با تکیه بر ابعاد سخت‌افزارانه و نظامی (مشت آهنین) از هرگونه اصطکاک هویتی جلوگیری می‌شد. بنابراین، اکنون با برداشته شدن شیخ صدام بر سر گروه‌های مذهبی و قومی - قبیله‌ای ما شاهد گسترش ناامنی در این کشور هستیم.

منابع

- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۱). روند دولت - ملت سازی در عراق جدید و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
- اسدی، بیژن (۱۳۸۱). خلیج فارس و مسائل آن، تهران: انتشارات سمت.
- بی‌نام (۱۳۸۳) کتاب آمریکا (ویژه نو محافظه کاران در آمریکا)، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر.
- پورسعید، فرزاد (تابستان ۱۳۸۲). «عراق جدید و تهدید منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران». فصلنامه مطالعات راهبردی. دوره ۶. شماره ۲۰.
- چامسکی، نوام، (۱۳۸۵) «آیا دولتی مستقل در عراق تشکیل خواهد شد؟»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۴۰، ص ۹۱.
- چامسکی، نوام (۱۳۸۱) ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به عراق، ترجمه بهروز جندقی، تهران: مؤسسه انتشاراتی عصر رسانه.
- حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۲) «جایگاه ویژه عراق در خاورمیانه بزرگ»، فصلنامه سیاست خارجی، زمستان، ۱۳۸۳؛ روزنامه کیهان، ۱۶ فروردین ۱۳۸۲، ص ۱۴.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۶). «عراق: امنیت به مثابه هویت». فصلنامه مطالعات خاورمیانه. دوره ۱۴. شماره ۳-۲.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۳) نو محافظه کاران و سیاست خارجی آمریکا، تهران: نشر سراپی.
- ذاکریان، مهدی (۱۳۸۲) «سقوط بغداد، پیش‌زمینه‌ها و پیامدها»، نشریه راهبرد، مرکز تحقیقات استراتژیک، تابستان.
- عباسی، حسن (۱۳۸۲) جنگ جهانی چهارم و رفتارشناسی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، تهران: انتشارات پارسایان.
- محرابی، علیرضا (۱۳۸۶) ژئوپلتیک و تحول اندیشه حکومت در ایران. تهران: نشر انتخاب.
- نصری، رضا (۱۳۸۲)، «تصرف زرستان و پاسخ به سه پرسش کلیدی»، فصلنامه راهبرد، ش ۲۸، ص ۱۷۷.
- نادری، محمود (۱۳۸۶) «چگونگی روند دولت‌سازی در عراق پس از صدام و مایه‌های ناامنی. اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۲۳۸-۲۳۷»

هارولد کی. جاکوبسن (۱۳۹۰). ایالات متحده امریکا و سیستم سازمان ملل؛ تعامل سلطه با متعلقات آن، ترجمه مهدی رحمانی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.

هاشمی. مرتضی (۱۳۸۲) «صنعت نفت عراق و آینده آن»، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۸، ص ۱۷۵.

هیل. کریستوفر (۱۳۸۷). ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Gerecht, R. M. (2004). *The Islamic Paradox: Shiite Clerics, Sunni Fundamentalists, and the Coming of Arab Democracy*. Washington DC: AEI Press

Stansfield, G. (2003). *Iraqi Kurdistan: Political Development and Emergent Democracy*. London and New York: Routledge Curzon.

Tripp, Ch. (2007). *A History of Iraq*. Cambridge University Press; 3rd edition.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی